

خلاصه شرح ابیات مثنوی و مفاهیم کلیدی مطرح شده در برنامه ۸۷۴ گنج حضور، بخش اول

ای سنایی، گر نیایی یار، یار خویش باش
در جهان هر مرد و کاری، مرد کار خویش باش
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۴)

ای سنایی، [درست است که اسم حکیم سنایی را می برد ولی منظورش هر انسانی است.] اگر با من ذهنی یار پیدا نکردی و تنها ماندی در این صورت یار خودت باش، یعنی با خودت به وحدت برس و به بی‌نهایت خدا زنده شو؛ [وقتی همانندگی‌ها در مرکز انسان است من ذهنی حاصل از آن براساس جدایی تشکیل می‌شود و نمی‌تواند یار حقیقی پیدا کند، چراکه خودش یک جسم جدا است. یار شدن یا دوست شدن او با هر کسی براساس شرایط من ذهنی و به‌خاطر یک چیزی است و رابطه‌ای که برقرار می‌کند بیشتر اوقات براساس نیاز است.]

هر کسی هستی و هر کاری که می‌کنی مرد کار خودت باش؛ یعنی کارت براساس زنده‌شدن به زندگی و آن خود اصلی‌ات باشد نه برحسب من ذهنی. نگذار نیازهای این جهانی یا انگیزه‌های من ذهنی فکر و عمل تو را تعیین کنند. [اگر ما یار خود باشیم، حتماً با خویش مهربان خواهیم شد و خودمان برای خودمان کافی هستیم. درواقع خود خداوند، در ما یار خودش و برای خودش کافی است. این همه حس نیاز به این جهان به این علت است که کار، کار خودمان نیست و نیز، یار خودمان نیستیم.]

چیز دیگر ماند، اما گفتنش
با تو روح‌القدس گوید بی‌منش
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸)

*روح‌القدس: حضرت جبرئیل

یک مطلب دیگری علاوه بر چیزهای ذهنی وجود دارد که باید به شما گفته شود اما گفتن آن با من نیست بلکه روح‌القدس یا جبرئیل به شما می‌گوید.

نی، تو گویی هم به گوش خویشتن
نی من و نی غیر من، ای هم تو من
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹)

البته جبرئیلی در کار نیست. ای کسی که در حقیقت من هستی، من و غیر من، آن راز را به تو نخواهیم گفت، بلکه تو خودت به گوش خودت می‌گویی. [وقتی مرکزت عدم می‌شود زندگی از درون با تو در ارتباط است. نداها و پیغام‌ها را از درون خودت حس می‌کنی من و تو یک هشپاری هستیم، در این حالت هشپاری از هشپاری آگاه بوده و تشخیص دهنده است.]

تو به هر صورت که آبی بیستی
که منم این، والله آن تو نیستی
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴)

تو به هر صورت ذهنی و نقشی که من ذهنی‌ات نشان می‌دهد بیایی، بایستی و بگویی که هویت حقیقی من همین نقش، من ذهنی است و به مردم همان را ارائه کنی، من به تو می‌گویم: به خدا قسم این من ذهنی تو نیستی.

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق
در غم و اندیشه مانی تا به خلق

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۵)

زیرا زمانی که تو از نگاه خلاق دور و تنها بمانی و مردم دیگر سراغ تو را نگیرند، تا گلویت در غم و اندوه فرو خواهی رفت، یعنی اندوه سراسر وجود تو را فرا می‌گیرد.
[در من ذهنی ما به مردم احتیاج داریم، وقتی به خداوند زنده شویم، به مردم احتیاج نداریم، البته از بودنشان می‌توانیم لذت ببریم.]

این تو کی باشی؟ که تو آن اُوحدی
که خوش و زیبا و سرمست خودی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶)

چگونه ممکن است که این نقش، من ذهنی که بر اساس همانیدگی‌ها ایجاد کرده‌ای، هویت حقیقی تو باشد؟ بلکه حقیقت وجودی تو آن ذات یکتایی است که دائماً با خود، خوش، زیبا و سرمست است و همه این‌ها را ذاتاً، خودش دارد و از جهان بیرون نمی‌گیرد.

مرغ خویشی، صید خویشی، دام خویش
صدر خویشی، فرش خویشی، بام خویش

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷)

ای کسی که در من ذهنی فرومانده‌ای، بدان که تو به‌عنوان امتداد خدا در فضای یکتایی، مرغ خود، صید خود، دام خود، صدر خود، فرش خود و بام خود هستی. [همه چیز خود تو هستی، تو هستی که باید روی خودت کار کنی و پیغام زندگی را بشنوی. تو مسئول خودت هستی، نمی‌توانی از مردم بخواهی به تو زندگی بدهند؛ اگر مرغ آزاد یا صید دام هستی، اگر سینه‌ات بی‌نهایت شده است، باز همه این‌ها خود تو هستی.]

جوهر آن باشد که قائم با خود است
آن عرض باشد که فرع او شده‌ست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۸)

جوهر (هشیاری، امتداد خدا) آن است که مستقر در این لحظه، قائم به ذات خود و بی‌نهایت است و متکی به من ذهنی نیست، اما عرض، (همانیدگی‌ها، بدن، فکر و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد) فرع بر جوهر، هشیاری، شده است. [این لحظه در من ذهنی جوهر انسان که هشیاری است، قائم به همانیدگی‌ها بوده و از طریق آن‌ها می‌بیند و نیازمند و متکی به جهان است.]

آلست

«آلست» جنس ما را به‌عنوان امتداد زندگی تعیین می‌کند، ما در «آلست» با خدا یا زندگی همانیده شده‌ایم. زندگی از ما پیمان گرفته‌است: آیا از جنس زندگی هستیم؟ و ما گفتیم: بله.

«آلست» در این لحظه محقق می‌شود با «بله گفتن به اتفاق این لحظه». برای وفا به عهد «آلست»، ما به اتفاق این لحظه «بله» می‌گوییم. اگر اتفاق این لحظه را نپذیرفته و مقاومت کنیم، [اتفاق این لحظه بازی زندگی است اگر آن را جدی بگیریم] ما به عهد خود وفا نکرده‌ایم، بلکه جفا کرده‌ایم؛ و این جفا و ظلم به خودمان است.

[حتی موافقت ذهنی هم یک جور مقاومت است.] [اگر در این لحظه رنجش، خشم، حسادت و بقیه دردهای من ذهنی را داریم، از جنس آلست نیستیم زیرا خداوند درد ندارد.]

«آلست» یعنی ما به‌عنوان هشیاری شاهد بودن خود هستیم. برای شناسایی جنسیت خود به‌عنوان امتداد زندگی، ما به هیچ چیزی از جهان [که فکر نشان می‌دهد] نیاز نداریم. برای شناسایی هشیارانه خود به‌عنوان امتداد زندگی، هشیاری حتی به ذهن و فکر کردن هم نیاز ندارد. هشیاری از ذهن [وقتی همانیده نیست] برای

آفرینش استفاده می‌کند، نه این که تعیین کند که کیست [ما نیز نباید از ذهن مان بخواهیم که به ما بگوید چه کسی هستیم]... این حقیقت فقط تجربه و دیده می‌شود... قابل توضیح با ذهن نیست.

«آلت» همان کشت اولیه، کامل و بگزیده‌است. ما از جنس خدا هستیم. [من ذهنی و همانیدگی‌ها آفل هستند، چرا که هر لحظه در حال از بین رفتن هستند، ولی اصل ما جاودانه، غیرگذرا و پایدار است.] این که با زور و درد می‌خواهیم من‌ذهنی را ادامه دهیم، درست نیست.

خصوصیت‌های خداوند: [که جنس ما را نیز تعیین می‌کند]. بی‌نهایت و ابدیت است. بی‌نهایت یعنی بی‌نهایت فضاگشایی، عمق و ریشه‌داری، این که هیچ چیزی که ذهن به ما نشان می‌دهد، ما را از سکون خود به‌عنوان هشیاری در نمی‌آورد...

ابدیت یعنی آگاهی از این لحظه ابدی، جمع بودن از زمان روان‌شناختی گذشته و آینده ... [ما یک بُعد زمان و یک بعد مکان داریم، از لحاظ مکان بی‌نهایت هستیم از لحاظ زمان جاودانه هستیم.]

[اگر فضا را باز کنیم] در وفا به «آلت»، ما به «کفی بالله» هوشیار هستیم؛ این که خدا یا زندگی کافی است. اگر در کار زندگی دخالت و خراب‌کاری نکنیم، خودش برای واهمانش و بازگشت از جهان کافی است؛ [زندگی خود بلد است چگونه من‌ذهنی ما را متلاشی کند و ما را آزاد نماید.] و این منظور زندگی به‌صورت طبیعی و بدون درد انجام می‌شود... اشکال و تأخیر از خراب‌کاری‌های ما به‌عنوان من‌ذهنی ناشی شده‌است.

با تشکر،
فاطمه

کارگروه خلاصه نویسی برنامه‌های گنج حضور

منابع: برنامه ۸۷۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان